

استحضار برسایم این است که رابطه انسان، به عنوان مخلوق خداوند متعال با محیطی که در آن زندگی می کند، دارای چهار حالت می تواند باشد و هر یک از این چهار صورت که شامل حال زندگی انسان بشود، سایر امور حیات او را جهت می دهد. این چهار صورت، از نگاه و دیدگاه فرد درباره انسان سرچشمه می گیرد.

نگاه اول

نگاه اول این است که آدمی معتقد باشد محیط پیرامون، جامعه بشری و انسان های دیگر در حالات و رفتار او اثری ندارند یا اگر اثری داشته باشند، این اثر نامطلوب است و قاعدتاً باید مراقب باشد که محیط پیرامون بر وی تأثیر نگذارد.

همان گونه که می دانید ژان ژاک روسو، نویسنده معروف، کتابی به نام امیل دارد. امیل، نام کودکی فرضی است که وی مطالب تربیتی خود را بر محور این کودک فرضی بنا می نهد. پیام اصلی نویسنده در کتاب امیل، که یکی از کتاب های مرجع در زمینه تعلیم و تربیت به شمار می آید، این است که انسان ایده آل (مطلوب و آرمانی)، یک انسان طبیعی است. به بیان دیگر، مناسب ترین شکل رشد انسان، رشد طبیعی اوست و اگر بنا باشد جامعه، خانواده، پدر و مادر بر روی او کار بکنند و به اصطلاح برنامه تربیتی داشته باشند، او را ویران و خراب خواهند کرد، زیرا انسان ایده آل یک انسان طبیعی است و مانند یک گیاه باید رشد کند. این، یک نوع نگاه به انسان است.

نگاه دوم

نگاه دیگر، درست نقطه مقابل نگاه فوق است، بدین معنی که آن چه به شاکله آدمی جهت می دهد، شخصیت انسان را می سازد و هویت بخش آدمی است، شرایط



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلام و درود خداوند بر شهدای کربلا، درود خداوند بر همه حسینیان، آنانی که با حسینی بودنشان به زندگی خود عزت بخشیدند و سلام بر شما برادران عزیز و خواهران گرامی که در این مجلس حسینی شرکت کرده اید. بیایید در حد همین مجلس، بار دیگر حال خود را حسینی کنیم و با آن امام عزیز پیمانی دیگر ببندیم. نخستین نکته ای که می خواهم به عنوان مقدمه به



می‌کند. بدین ترتیب، کارگر و سرمایه‌دار هویتی متفاوت دارند. کارگر مدافع از بین بردن ستم است، اما کسی که سرمایه دارد، حامی استثمار است. به بیان دیگر طبقه اجتماعی انسان‌ها ممیز جوهره آنان است. انسان در هر طبقه‌ای قرار بگیرد، رنگ آن طبقه را به خود می‌گیرد. معنای سخن این اندیشمندان با این نوع نگاه به انسان این است که امکان ندارد انسانی از ثروتمندان به شمار آید و در عین حال مؤمن به خدا و طالب عدالت نیز باشد، ولی همه کسانی که در میان انسان‌های کارگر یا به

اجتماعی اوست و انسان در هیچ وضعیتی نمی‌تواند خود را از زیر بار فشارهای اجتماعی، هنجارهای اجتماعی و ارزش‌های اجتماعی رها کند. انسان همچون کاهی است که بر روی جریان آب دریای جامعه قرار دارد. این آب هر جا برود، کاه را نیز با خود خواهد بود و این کاه توان تغییر مسیر دریا را ندارد. این فکر از آن کسانی است که اصالت را به جامعه و شرایط اجتماعی می‌دهند و برای خود فرد، اراده فرد و فطرت آدمی ارزشی قائل نیستند.

بدین ترتیب، دیدگاه اول، انسان ایده‌آل را



دیدگاه اول، انسان ایده‌آل را انسان

طبیعی فرض می‌کند و دیدگاه دوم

انسان ایده‌آل را انسان اجتماعی

می‌داند. در دیدگاه افراطی دوم، همه

اختیارات، همه اثرها و مؤثرها در

دست جامعه است و انسان مانند

مومی است که شرایط اجتماعی به

آن شکل می‌دهد.

اصطلاح خودشان «پرولتاریا» زندگی می‌کنند، ضد استثمارند. این به معنی رنگ تاریخ و جامعه به جوهره انسان‌ها زدن است. البته من نیز معتقدم که شرایط اجتماعی و نوع محیط در انسان فوق‌العاده تأثیرگذار است، اما در عین حال پذیرفتنی نیست که شاکله و اختیار آدمی در کل حیات در دست جامعه باشد و انسان اصطلاحاً نتواند خلاف جریان آب شنا کند. بنابراین در نگاه دوم اراده و اختیار فردی در جهت سسازندگی خود و اثرگذاری در دیگران نادیده گرفته می‌شود.

انسان طبیعی فرض می‌کند و دیدگاه دوم انسان ایده‌آل را انسان اجتماعی می‌داند. در دیدگاه افراطی دوم، همه اختیارات، همه اثرها و مؤثرها در دست جامعه است و انسان مانند مومی است که شرایط اجتماعی به آن شکل می‌دهد. سوسیالیست‌ها و فلاسفه‌ای که تفکرات سوسیالیستی دارند از این اندیشه حمایت می‌کنند. جهان‌بینی کمونیستی و مارکسیستی نیز از همین اندیشه نشأت می‌گیرد، بدین معنی که انسان در دست تاریخ اسیر است و تاریخ و زندگی آدمی سازنده اوست. یا به قول مارکس، سازنده آدمی طبقه‌ای است که در آن زندگی



نگاه سوم

اندیشه سوم این است که میان فرد و جامعه رابطه متقابل برقرار است. یعنی نه فرد در دست جامعه اسیر است و نه جامعه بر روی فرد بی تأثیر، بلکه این دو بر هم اثر می کنند. فرد بر جامعه اثر می گذارد و شرایط اجتماعی در فرد تأثیر گذار است و در این تعاملات، نسبت میان فرد و جامعه تنظیم می شود. این نوع رابطه، رابطه ای تعاملی است و منطقی نیز در پس آن وجود دارد. ما در زندگی خانوادگی و تجربه شخصی مان هم این معنا را می یابیم، یعنی ما بر خانواده خود تأثیر می گذاریم و در عین حال از آن تأثیر می پذیریم. در جامعه بشری و شرایط بین المللی نیز همین امر صادق است و ما شاهد تعاملات و ارتباطات میان انسان ها هستیم که به طور طبیعی صورت می گیرد.

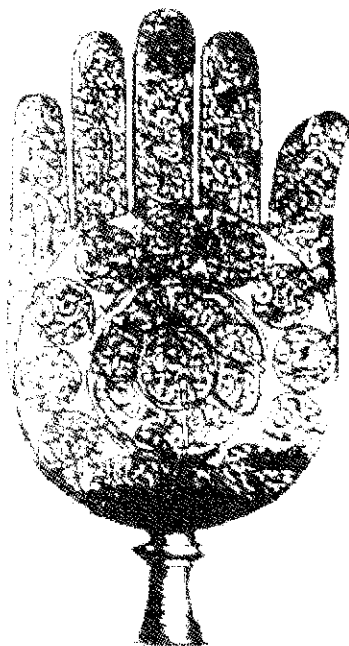
اینک ببینیم امام حسین - علیه السلام - با آن عظمتی که در تاریخ آفرید، نماد کدامین اندیشه باید باشد.

نگاه چهارم

نگاهی که می خواهم آن را مبنای صحبتم درباره زیارت عاشورا قرار دهم، نگاه چهارم است. بر اساس این دیدگاه، میان آدمی و شرایط زندگی رابطه متقابل وجود دارد، ولی هر مقدار که انسان به کمال، رشد و عزت دست پیدا کند و در مسیر الهی گام بر دارد، می تواند به همان نسبت با اراده خود به این روابط و تعاملات شکل و جهت ببخشد. نکته ظریف این است که اگر چه یک انسان کامل بر جامعه اثر می گذارد و از آن تأثیر می پذیرد و شگفتی در این امر وجود ندارد، ولی از آن جا که دارای قدرت روحی و معنوی است، از بصیرت بسیار بالایی برخوردار است، چیزهایی را می بیند که انسان های معمولی به آنها توجهی ندارند و در نهایت به منشأ و مبدأ عالم هستی، یعنی خداوند متصل است، بر شرایط اجتماعی خود اثر می گذارد و با

اراده خود به اوضاع زمانه اش جهت می دهد. انسان کامل، مدیریت زمان و شرایط را بر عهده می گیرد و در برابر شرایط اجتماعی منفعلانه رفتار نمی کند. امام حسین - علیه السلام - اگر در اوضاع دیگری حضور داشت، عاشورا را نمی آفرید. پس معلوم است که امام حسین - علیه السلام - در آن زمانی که قرار داشت از اوضاع بیرونی خود، از نظام سیاسی حاکم بر زمان و از شرایط فرهنگی حاکم بر دوران خود اثر پذیرفت، ولی اثر پذیری او همراه با تأثیر گذاری فعال است، اثر پذیری ای که با عزت حسینی و کمال انسانی تناسب دارد. به عبارت دیگر، ایشان اثر جامعه بر روی خود را نیز مدیریت کرد و این اوج کمال انسانی است. او زیر بار هر چیزی نرفت و آن اثری را گرفت که شأن و عزت حسینی می طلبید. به عنوان نمونه، وقتی که امام حسین (ع) می خواستند از مدینه و مکه به سوی عراق حرکت کنند، جمعی از انسان های معروف آن زمان از جمله ابن عباس نزد امام آمدند و ایشان را از قدم گذاردن در راه عراق بازداشتند و به ایشان عرض کردند که به جای عراق به یمن بروند، چرا که کوفیان چنین و چنان اند یا این که از امام خواستند

اگر چه یک انسان کامل بر جامعه اثر می گذارد و از آن تأثیر می پذیرد و شگفتی در این امر وجود ندارد، ولی از آن جا که دارای قدرت روحی و معنوی است، از بصیرت بسیار بالایی برخوردار است.





اهل و عیال خود را همراه نبرند. این همان اثر جامعه بر روی امام - علیه السلام - است. اما امام این پیش نهادها را نپذیرفت، چرا که بنا نیست هر چیزی را بپذیرد. او چیزی را می‌پذیرد که با راه اصلی او سنخیت و همگونی داشته باشد. لذا امام فرمودند: من باید بروم، من تصمیم گرفته‌ام که بروم. این تصمیم امام مبتنی بر اشراف ایشان بر تاریخ، شرایط اجتماعی، اوضاع دین اسلام و ابعاد گوناگون حاکمیت طاغوت یزیدی بود و ایشان می‌دانست که حاکمیت طاغوت با جامعه بشری چه می‌کند. به قول عرفا امام حسین - علیه السلام - از دید امامتی بسیار بالای برخوردار بود و بسیار دورتر از زمان خود را می‌دید.

آری بر اساس حسابگری‌های معمولی، سخن ابن عباس و دیگران درست بود، ولی با عقل هدایتگر الهی این گونه نبود، چرا که امام دور دست‌ها را می‌دید و افق‌های بسیار دورتر را در تاریخ ملاحظه می‌کرد. امام صغرا و کبرای استدلال خود را از کنه قضیه می‌گرفت، نه از صورت قضیه. ابن عباس چنین استدلال می‌کرد که مثلاً کوفیان بی وفا هستند، به شما هم ستم می‌کنند، پس به آن جا نروید. اما امام می‌فرمود: باید بروم. شرایط فعلی شرایط دیگری است. اوضاع و احوال کنونی به خون معصوم نیاز دارد. این استدلال برای ابن عباس‌ها قابل قبول نبود، زیرا آن‌ها صغرا و کبرای قیاس خود را از اوضاع زمان خودشان و از شرایط اجتماعی می‌گرفتند، ولی امام افق‌های خیلی دور را می‌دیدند و استدلال خود را بر اساس آن تنظیم می‌کردند. چنین نقل شده است که در روز عاشورا امام حسین - علیه السلام - در جای بلند تپه ماندی قرار گرفتند و فرمودند: «هل من ناصر ینصرنی». آیا امام نمی‌دانستند که کوفیان اهل کمک و یاری کردن نیستند و به طور قطع وی را کمک نخواهند کرد؟ آیا امام نمی‌دانستند که در آن زمان

راديو، تلویزیون و بلندگویی نیست که صدای ایشان را به جاهای دیگر برساند؟ آری، امام این جمله را به گوش تاریخ رساندند، نه به گوش آنانی که در جغرافیای آن زمان زندگی می‌کردند. "آیا کسی هست که مرا یاری کند؟" همین ایرانیان، همین شیعیان، یعنی همین کسانی که انقلاب اسلامی را ایجاد کردند و نیز همین شیعیان عراق که طومار امریکا را به یاری خدا در هم خواهند پیچید، به جمله امام معنا بخشیدند و به ندای ایشان پاسخ مثبت دادند. امریکا مسلمانان عراقی را نمی‌شناسد. شیعیان عراق در گذشته امتحان خوبی داده‌اند، اما امریکا خیال می‌کند عراق هم مثل جای دیگر است که به راحتی در آن جا بماند. امریکا نمی‌داند که در عراق دوام نخواهد آورد، چرا که اولاً عراقی‌ها مسلمان‌اند، ثانیاً عده زیادی از آن‌ها شیعه‌اند و شیعه می‌میرد، ولی ذلت را نمی‌پذیرد. شیعه حاضر است تکه تکه شود ولی زیر بار ذلت نرود، حال شیعه ایرانی باشد یا عراقی یا شیعه هر جای دیگر. این معنای هل من ناصر ینصرنی است. امریکا ابلهانه فکر می‌کند و شیعه را نمی‌شناسد. اگر جوهره شیعه برای استعمارگران بر ملا شود، واللّه تمام سلاح‌های خود را بر زمین خواهند گذاشت، زیرا شکست را به چشم خود خواهند دید، کما این که در ایران نیز نتوانستند کاری بکنند. اکنون هم اگر بخواهند به ایران تعرضی بکنند، این رامی‌دانند که ایرانیان با بهره‌گیری از آن نیروی عظیم الهی که از عاشورا گرفته‌اند، اجازه نخواهند داد امریکا و امثال آن حرکتی استعماری و سلطه‌گرانه از خود نشان دهند. به درستی که جمله هل من ناصر ینصرنی امام حسین - علیه السلام - خطاب به تاریخ و خطاب به کل عالم است، و الا گوش انسان‌های زمان ایشان کر بود و زبان‌هایشان لال، نه می‌توانستند حق را بگویند و نه قادر بودند سخن حق را بشنوند. آدم‌هایی که جهل به قدری



زهرای سلام الله علیها - قرار دارد و در نقطه مقابل آن زنی به نام مرجانه و عبیدالله به ابن مرجانه معروف است (در این باره که چرا عبیدالله به نام مادرش معروف است، سخن نمی‌گویم و قضیه را باز نمی‌کنم). شما را به خدا این فاصله و شکاف را بنگرید، زهرای اطهر کجا و مرجانه کجا؟! این چه قصه‌ای است؟ این چه غصه‌ای است؟! چگونه است که فرزندان مرجانه در مقابل فرزندان زهرای اطهر - سلام الله علیها - قرار می‌گیرند؟ خداوند در آن حدیث قدسی خطاب به رسول گرامی اسلام فرمود: اگر بنا بود انسان را نیافرینم، هستی را خلق نمی‌کردم، اگر بنا بود تو را نیافرینم، انسان‌ها را نمی‌آفریدم، اگر بنا بود علی (ع) را نیافرینم، تو را خلق نمی‌کردم، و اگر بنا بود زهرای (س) آفریده نشود، کل شماها آفریده نمی‌شدید. این حدیث قدسی مثل آیات قرآن از عالم بالا آمده است. یعنی می‌توان نتیجه گرفت که فلسفه وجودی هستی، یک انسان کامل و یک زن کامل به نام حضرت زهرای سلام الله علیها - است و در روز عاشورا، فرزندان این بزرگوار در یک صف قرار گرفتند و فرزندان مرجانه در صف دیگر و آن مصیبت را پدید آوردند. بنابراین می‌توانیم بگوییم که زیارت عاشورا، قصه دو خانواده است. در یک طرف فرزندی به نام علی اکبر - علیه السلام - قرار دارد و در طرف دیگر زهره پوشان یزیدی و عبیدالله بن زیاد - لعنت الله علیهم اجمعین - قرار گرفته‌اند. شما حتماً آن داستان شنیدنی را که حاکی از تربیتی ریشه‌دار، اعتقادی و دینی است، شنیده‌اید. نقل شده است که در شب عاشورا، عده‌ای از سپاه عمرین سعد که می‌دانستند حضرت ابوالفضل - علیه السلام - از ناحیه مادر به یکی از قبایل منتسب است، خواستند قمر بنی هاشم - علیه السلام - را تحریک کنند و ایشان را از امام حسین - علیه السلام - جدا سازند، یعنی از عرق مادری،

وجودشان را فرا گرفته بود که پس از واقعه عاشورا ناله می‌کردند و غصه می‌خوردند از این که نتوانستند سنگ یا نیزه‌ای بر پیکر امام و یاران امام وارد کنند و از اجر و ثواب محروم شدند. امام حسین - علیه السلام - در میان چنین مردمی که در اوج جهالت و حماقت قرار داشتند فرمود: هل من ناصر ینصرنی، فلذا خطاب این بیان امام به تاریخ است، به من و شماست.

عاشورا، عرصه مقابله دو خانواده

پس از ذکر مقدمه فوق، مایلیم تأملی در زیارت عاشورا داشته باشیم. من توجه عزیزانی را که توفیق خواندن زیارت عاشورا را پیدا می‌کنند، به معانی ایسن زیارت جلب می‌کنم و نظر آنان را به برخی از عبارات آن معطوف می‌سازم. چرا که ما باید از معانی بلند زیارت عاشورا الهام بگیریم. اولین نکته‌ای که پس از تأمل و تفکر درباره زیارت عاشورا به نظر می‌رسد این است که عاشورا، عرصه مقابله دو خانواده است. دلیل سخنم این است که در بخشی از زیارت عاشورا خانواده ابوسفیان، معاویه، یزید و عبیدالله - لعنت الله علیهم اجمعین - را می‌بینید و در نقطه مقابل آن، رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله -، علی بن ابی طالب - علیه السلام - حسین بن علی - علیه السلام - و زهرای اطهر - سلام الله علیها - را ملاحظه می‌کنید. این دو خانواده، دو جنس‌اند، دو گروه‌اند. از این رو می‌شود گفت که زیارت عاشورا نمایشگاه رفتاری دو گونه خانواده است. در یک خانواده، ابوسفیان رئیس بوده و آن فرزندان را تولید کرده است و در خانواده دیگر، رسول گرامی اسلام و زهرای اطهر، "أنا اعطیناک الکوثر"، آن عزیزان را به وجود آورده و تربیت کرده‌اند، عزیزانی که نتوانستند عاشورا را خلق کنند. در یک سو زنی به نام زهرای اطهر و مادری به نام



نکته دیگری در این جا مطرح است: سلام بر تو ای پدر بنده خدا، یعنی سلام بر تو ای پدر همه آنانی که خدا را بندگی می‌کنند، سلام بر تو ای پدر بندگان مخلص تاریخ. سلام بر تو ای پدر عبد خدا، سلام بر تو ای پدر بنده الهی در همه عصرها و در همه زمان‌ها.

عزیزان، خانواده بر دو گونه است: خانواده شناسنامه‌ای و خانواده معنوی و اعتقادی. به عبارت روشن‌تر کسی که پدر شناسنامه‌ای فردی محسوب می‌شود، لزوماً پدر معنوی و اعتقادی او نیست. کما این که در قصه حضرت نوح (ع) و فرزندش در قرآن آمده است: وقتی حضرت نوح دید که فرزندش در حال غرق شدن است، احساس پدری‌اش تحریک شد، اما خداوند فرمود: او دیگر فرزند تو نیست، او از نوع دیگر است. بنابراین ما دو جور رابطه پدری و پسری داریم: رابطه شناسنامه‌ای، زیستی و طبیعی و دیگری رابطه معنوی و اعتقادی. امام حسین - علیه السلام - پدر معنوی

فامیلی، نژادی و قومی بهره بگیرند. اما قمر بنی هاشم (ع) به آن کسانی که پیش‌نهاد جدا شدن از امام را داده بودند، به اصطلاح تودهنی زدند. اینان اشتباه کرده بودند، چرا که رابطه میان قمر بنی هاشم و امام حسین (ع) رابطه برادری نبود، بلکه رابطه مأموم با امام بود، رابطه مرید با مراد بود. آن افراد احمق این معنا را دریافته بودند، کما این که ابلهان عصر ما نیز آن را نخواهند فهمید. کسانی این معنا را درک می‌کنند که از جهت معنا و شخصیت وارد این عرصه شوند. اینک درباره فرآزهایی از زیارت عاشورا قدری تأمل می‌کنیم. در همان عبارات اولیه زیارت عاشورا چنین می‌خوانیم: السّلام علیک یا ابا عبد الله. یعنی سلام بر تو ای پدر عبد الله. اما امام حسین (ع) فرزندی به نام عبد الله نداشت. پس ابا عبد الله چه سرتی دارد؟ چه معنایی دارد؟ اگر بگوییم مراد عبد الله پسر امام حسن - علیه السلام - است که ایشان در روز عاشورا شهید شدند. پس معلوم می‌شود که



همه انسان‌هایی است که عابدند. بدین ترتیب عبارت: **السَّلَام عَلَیْکَ یا ابا عبد الله** معنا پیدا می‌کند. رسول گرامی اسلام فرمودند: " انا وعلی ابوا هذه الامة " من و علی (ع) پدر این امت هستیم. السَّلَام عَلَیْکَ یا ابا عبد الله، یعنی سلام بر تو ای امامی که همه کسانی که بندگی خدا را می‌کنند، فرزند تو هستند. حال چرا این مطلب درباره سایر امامان (به شکلی که توضیح دادم) مطرح نشده است؟ شاید راز این مطلب در این باشد که آن چه امام حسین (ع) انجام داد، جوهره اصلی بندگی است و نه امور عرضی آن. بندگی ما دو حالت دارد. یک حالت آن چنین است که سفره قمر بنی هاشم (ع) در خانه من باز می‌شود، هنگام گرفتاری ضریح امام رضا - علیه السَّلَام - را محکم می‌گیرم و اشک می‌ریزم، بعضی وقت‌ها هم نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم و... یعنی اسلام در حاشیه زندگی من قرار دارد. در حالت دیگر، اسلام در متن زندگی انسان قرار می‌گیرد و در آن صورت است که آدمی یک مجاهد واقعی می‌شود و زشتی را تحمل نمی‌کند. این جوهره اصلی بندگی است. همین که گفتیم خدایا، تو را می‌پرستیم، معنایش این است که زر نمی‌پرستیم، زور نمی‌پرستیم، قیافه نمی‌پرستیم، طبیعت نمی‌پرستیم، خدایا فقط تو را می‌پرستیم. وقتی شعارها عملی شد، باید عاشوراها در تاریخ آفریده شود و یک عاشورا کافی نیست. برای یک مؤمن همه ایام و همه ماه‌ها باید عاشورا باشد، منتها گاهی ممکن است نام یزیدی که با آن مقابله می‌کنیم، نفس اماره، تمایلات حیوانی، غریزه و شهوت ما باشد و... عزیزان، این نکته را در عاشورا به خوبی دریابید که تمامی ذلیلان در مقابل طاغوت، ذلیلان در برابر نفس‌اند. آن قصه معروف را شنیده‌اید که روزی اسکندر، در کنار راه پیر ژنده پوشی را دید که ایستاده و با تمسخر به کالسکه‌ها و هیمنه و عظمت ظاهری او نگاه می‌کند، حال آن

که در آن روزگار رسم بود هر کسی که اسکندر را می‌دید، در برابر او تعظیم می‌کرد و خم می‌شد، گویی که اسکندر خداست. اسکندر دستور توقف کالسکه را داد و از آن پیرمرد پرسید: تو کیستی؟ او گفت: من یک انسانم. اسکندر پرسید: آیا مرا می‌شناسی؟ پیرمرد گفت: آری تو نوکر نوکر من هستی. اسکندر پرسید: یعنی چه؟ پیرمرد جواب داد: نفس، نوکر من است و تو هم نوکر نفسی، پس تو نوکر نوکر من هستی. این برخورد، حاکی از عزت نفس و عظمت روحی است و مؤمن باید از چنین شرایط روحی بهره‌مند باشد. البته " هر که در این بزم مقرب‌تر است - جام بلا بیش ترش می‌دهند"، به همه یک سهم نمی‌رسد و به قابلیت انسان بستگی دارد.

نکته دیگر این است که آیا وقتی زیارت عاشورا را می‌خوانیم به یاد انجمن اولیا و مریدان نمی‌افتیم؟ وقتی که می‌خوانیم: السَّلَام عَلَیْکَ یا بن رسول الله، السَّلَام عَلَیْکَ یا بن امیر المؤمنین و ابن سید الوصیین، السَّلَام عَلَیْکَ یا بن فاطمة سیده نساء العالمین، السَّلَام عَلَیْکَ یا ثار الله و ابن ثاره والوتر الموتور و... عزیزان، این عبارت‌ها گویای چیست؟ به نظر بنده، این عبارات بیانگر بنوت در سلسله ولایت است.

سلام بر تو ای پدر بنده خدا،
یعنی سلام بر تو ای پدر همه
آنانی که خدا را بندگی
می‌کنند، سلام بر تو ای پدر
بندگان مخلص تاریخ.
سلام بر تو ای پدر عبد خدا،
سلام بر تو ای پدر بنده الهی
در همه عصرها و در همه
زمان‌ها.



در دامن پدری که او نیز ولی بود پرورش یافته است. به عبارت دیگر، شایسته نیست که هر کسی بر انسان‌ها حاکم باشد، بلکه حاکم باید صالح، شایسته، عادل و الهی باشد. آری سر بنوت زیارت عاشورا این است.

مطلب سوم این است که شما در بخشی از زیارت عاشورا می‌خوانید: "لَعْنُ اللَّهِ أُمَّةً دَفَعْتُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ" لعنت خدا بر امتی باد که شما را از مقامتان دفع کرد. و "أَزَالْتُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمُ الَّتِي رَتَبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا." خدا لعنت کند امتی را که شما را از مرتبه‌ای برکنار کرد که خدا آن مرتبه را برای شما نوشته بود نکته‌ای که در این جا باید به آن توجه کرد این است که دو واژه مقامکم و مراتبکم با هم فرق دارند. ولایت دارای یک هسته و یک پوسته است و این دو با هم رابطه دارند. هسته ولایت، همان تبعیت الهی و اختیاری انسان‌ها از امامشان است، ناشی از زور نیست، عشق است، علاقه است، شیفتگی است، از آن نوع که در شب عاشورا شاهد آن هستیم. در کتاب‌های مقاتل خوانده‌ایم که وقتی صحبت از این شد که فردا به شهادت خواهیم رسید، فردا روز ملاقات الهی است، فردا روز شهادت است، یاران امام چه زیبا و عاشقانه ارادت خود را به امام حسین (ع)، در شب عاشورا و در شب قطعی شدن مرگ، اعلام کردند. یکی گفت من حاضرم هفتاد بار بمیرم و زنده شوم و باز بمیرم و نیز اولین جمله‌ای که از زبان حبیب بن مظاهر در هنگام شهادت شنیده شد این بود که: امام را تنها مگذارید. این‌ها همه حاکی از عشق است، این یک قضیه سیاسی، حزبی و گروهی نیست. اصولاً عشق یک انسان مؤمن به امام خود، قصه‌ای سیاسی نیست. البته نه این که بعد سیاسی ندارد، اما جوهره تبعیت، جوهره‌ای اعتقادی و معنوی است. این نوع تبعیت، هسته ولایت را تشکیل می‌دهد و این همان مرتبه است. و ازالتمکم عن مراتبکم الّٰی رتبکم الله فیها این مرتبه را خدا به شما داده است و علی

به عبارت دیگر در این عبارات اعضای خانواده‌ای معرفی می‌شود که هر یک در زمان خود ولایت را به دست گرفته‌اند و رابطه بنوتی دارند. یکی این دیگری است و بین بنوت و نبوت رابطه‌ای ذاتی وجود دارد. انبیای ما هم عمدتاً در یک سلسله قرار می‌گیرند، البته این امر با سلسله موروثی سلاطین متفاوت است. در این جا بحث این است که یک انسان قابل و ولی کامل که شایسته برای رهبری انسان‌ها باشد باید از صلب یک ولی دیگر نشأت گرفته، در رحم پاک یک مادر پرورش یافته باشد. عزیزان من، هر صلبی قابل نیست حسین (ع) را ایجاد کند و هر رحمی قدرت ندارد زینب کبری - سلام الله علیها - را پرورش دهد و به همین دلیل است که در زیارت وارث می‌خوانیم: اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه. آن اصلاب شامخه همین بنوت است یعنی حسین، ابن علی (ع)، ابن فاطمه (س) و فاطمه، بنت رسول گرامی اسلام است. رسول گرامی نیز از سلاله حضرت اسماعیل - علیه السلام - فرزند حضرت ابراهیم - علیه السلام - است. این بنوت در تاریخ دارای اسراری است و شما این بنوت را در زیارت عاشورا ملاحظه می‌کنید. هر ابنی در زمان خود ولی کامل است، زیرا



حسین - علیه السلام - چندین بار در مقابل آن انسان‌های لثیم قرار گرفت و گفت: شما مرا به این جا دعوت کردید و نامه‌ها برای من نوشتید. اما آنان در پاسخ گفتند: ما برای شما نامه‌ای ننوشتیم و مصلحت شما در این است که با امیرالمؤمنین، یزید، بیعت کنید. امام فرمود: آیا مرا نمی‌شناسید، من نواده رسول گرامی اسلام هستم، من فرزند فاطمه زهرا (س)، دختر گرامی رسول خدا هستم. آیا حمزه عموی من نبود؟ امام این تعبیرات و عبارات‌های کریمانه را بر زبان می‌آورد و در عین حال با تاریخ اتمام حجت می‌فرمود. تا این که گفتند هلهله کنید تا صدای امام به انسان‌ها نرسد، مبدا تحت تأثیر سخنان ایشان قرار بگیرند، و این واقعه نشان دهنده اوج لثامت و نهایت کرامت است. زیارت عاشورا راه کریم بودن، کریم ماندن و کسب کرامت را به ما نشان می‌دهد. پیام زیارت عاشورا این است که اگر می‌خواهید کریمانه زندگی کنید به این عبارات‌ها عنایت داشته باشید: **فاسئل الله الذي اكرم مقامك واكرمني بك ان يرزقني طلب تارك مع امام منصور من اهل بيت محمد صلي الله عليه وآله**. خدایی که مقام شما را گرامی داشت و گرامی داشت مرا به وسیله روزی گرفتن از این که متقم خون شما باشم. یعنی جنگیدن برای خون خواهی امام حسین - علیه السلام - منبع کرامت است. یعنی کریمان باید شمشیر از غلاف بیرون آورند، آن زمان که می‌خواهند انتقام خون حسین (ع) را بگیرند. کریمان در چه زمانی باید این کار را بکنند؟ زمانی که قدرتمندی برآنان حمله کند، عبارت **هل من ناصر ينصرني** معنا می‌یابد و عاشورا تکرار می‌شود. هم چنین زمانی که امام عصر - عیج الله تعالی فرجه الشریف - از پرده غیبت بیرون می‌آیند. امام منصور من اهل بیت، یعنی امام عصر (ع). به عبارت دیگر، میان کربلا و امام زمان (ع) رابطه‌ای ذاتی وجود دارد و هرکسی توفیق پیدا کند که در رکاب امام (ع) شمشیر بزند، به کرامت دست خواهد

الظاهر نگذاشتند شما حکومت کنید. مقام هم صورت این ولایت است. یعنی ولی، حکومت را به دست بگیرد و علی‌الظاهر تشکیلاتی، وزیری، دستگاهی و وکیلی وجود داشته باشد. حال سخن این است که آیا آن مرتبه و این مقام با هم رابطه دارند؟ آری، کسی باید به آن مقام برسد که مرتبه دارد. کسی که مرتبه ندارد نمی‌تواند به آن مقام برسد و اگر برسد، به درستی حکومت نخواهد کرد. آن قوم غدار و جاهل نگذاشتند، امام معصوم به آن مقامی که بر مبنای آن مرتبه حقیق بود، برسد و لعنت خدا بر امتی باد که این مانع را ایجاد کرد.

امام راحل (ره) درباره علی بن ابیطالب - علیه السلام - فرمودند که اگر عالم بشوری این امکان را پیدا می‌کرد که علی بن ابیطالب به حکومت خود ادامه دهد، چهره جهان چهره دیگری می‌شد. اگر آن سلسله ادامه پیدا می‌کرد، اگر عاشورا پیش نمی‌آمد، اگر کوفیان عهد را نمی‌شکستند و امام حکومت را به دست می‌گرفت، قطعاً جهان چهره دیگری داشت.

نکته دیگری که باید در زیارت عاشورا به آن توجه داشت، نکته‌ای است که با مسئله کرامت انسانی ارتباط پیدا می‌کند. همان گونه که می‌دانید انسان‌ها بر دو گونه‌اند: انسان‌های کریم و بزرگووار و انسان‌های لثیم و پست. این دو گروه، یعنی انسان‌های بزرگووار، سلسله انبیا، سلسله ائمه اطهار، سلسله صالحان و سلسله انسان‌های پاک و در نقطه مقابل آن، فاسقان و فاجران، خونریزان و سفاکان، همواره در طول تاریخ با هم در ستیز بوده‌اند. یکی از ویژگی‌های انسان کریم، بخشش است و یکی از ویژگی‌های انسان لثیم، شعله‌ور شدن لثامت او در مقابل کرامت یک انسان کریم. انسان کریم می‌بخشد، اما انسان لثیم هر مقدار مورد لطف آن کریم قرار می‌گیرد، لثامتش بیش‌تر می‌شود و اوج می‌گیرد، الله اکبر. فلذا در صبح روز عاشورا انسان بزرگواری به نام



یافت: ان یرزقنی طلب تارك مع امام منصور.

فراز دیگری از زیارت عاشورا که ما را به سوی کسب کرامت هدایت می کند عبارت است از: **الذی اکرمی بمعرفتکم و معرفت اولیائکم**. خدایی که مرا گرامی داشت با معرفت شما. یعنی حسین جان، هر مقدار که تو را بشناسم، ارزش پیدا می کنم. متأسفانه بعضی از مداحی ها و بعضی از عزاداری ها، مانند برداشتن علم های سنگین این سؤال را در ذهن ما ایجاد می کند که آیا با این روش ها می توان به شناخت امام حسین (ع) نایل شد؟ امام حسین (ع) عارف می خواهد، امام حسین (ع) کسی را می خواهد که به راه او معرفت پیدا کند. وقتی که دشمن به سوی خیمه ها حمله ور شد امام حسین (ع) فرمود: اگر دین ندارید، فکونوا **احراراً فی دنیاکم**. امام حسین (ع) کسی را می خواهد که جوهره این بیان و هدف قیامش را به خوبی درک کند. آری، کسانی حسینی اند که این چنین باشند.

در فراز دیگری از زیارت عاشورا آمده است: **انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامة**. امام می فرماید: من صلحم با کسی که با شما صلح می کند. ایشان نمی گوید: من صلح می کنم با کسی که با شما صلح بکنند، بلکه می فرماید: من خود صلحم. امیدوارم به نکته ظریفی که در این عبارت نهفته است، عنایت داشته باشید. تفاوت صلح و صالح در چیست؟ فرض کنید که من بگویم: من صالحم، یعنی اعتقاد دارم یک منی وجود دارد، ولی وقتی به کمال برسم، دیگر منی باقی نمی ماند، و همه وجودم به آن صفت تبدیل می شود. در قرآن به واژه های **مخلص و مخلص** برمی خوریم. **مخلص** یعنی کسی که عمل مخلصانه انجام می دهد و **مخلص** یعنی کسی که خودش اخلاص شده است.

انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم، الی یوم

القیامة، یعنی صرفاً سخن از کربلا و عاشورای سال ۶۱ هجری نیست، بلکه تا روز قیامت باید حسینیان با یزیدیان زمان درگیر شوند و با زشتی ها بستیزند. بدیهی است که چهره یزید عوض می شود. یزید سال ۶۱ هجری به درک واصل شد و اینک بر ماست که یزید و یزیدیان زمان را به خوبی شناسایی کنیم.

بی تردید باید گفت که جلادان صهیونیست به مراتب از عمر بن سعد یا عبیدالله بن زیاد خون ریزتر و خطرناک ترند. فلذا امام فرمود: من خود صلحم با کسانی که با شما صلح می کنند و خود جنگم با کسانی که با شما می جنگند.

و اما آخرین نکته این است که در زیارت عاشورا، هم درودها ویژه اند و هم لعنت ها: **اللهم فضاغف علیهم اللعن منک و العذاب**. خدایا لعنتت را بر آنان چند برابر گردان. این یک لعنت ویژه است، زیرا یک وقت بنده لعنت می فرستد و یک وقت هم می گوید خدایا خودت لعنت فرست و آن را چند برابر گردان. درودهای زیارت عاشورا نیز ویژه است: **اللهم اجعلنی عندک وجهاً بالحسین (ع) فی الدنیا و الآخرة**. خدایا مرا در نزد خودت به وسیله حسین (ع) آبرومند قرار بده. بنابراین حسین بن علی - علیه السلام - ملاک کسب آبرو، عزت و حیثیت شده است.

امیدوارم خداوند متعال به همه ما توفیق تبعیت از امام حسین (ع) را عنایت فرماید و خود ما و خانواده ما را حسینی بگرداند.

والسلام علیکم ورحمة الله